

## جنگ امپریالیستی و گزینش کارگران و توده های مردم

تهاجم نظامی امپریالیسم آمریکا (فارغ از شکل این تهاجم) به یکی از مهمترین موضوعات در پهنه بین المللی تبدیل گردیده و جایگاه ویژه ای در تمام رسانه ها و مطبوعات جهانی و زد و بندها و دیدارهای دیپلماتیک را اشغال نموده است. طرفین اصلی این منازعه یعنی دولت امپریالیستی آمریکا و رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی از هیچ کوششی در خدمت آماده سازی شرایط جهت عملی ساختن این جنگ ویرانگر و ارتجاعی فروگذار نمی نمایند.

امپریالیسم آمریکا جهت تسلط به تمامی ذخایر انرژی منطقه و از این رهگذر اعمال هژمونی در سطح بین المللی بر رقیبان امپریالیستی خود، محاصره چین به مثابه " رقیب بالنده قرن ۲۱ آمریکا"، تضعیف روسیه و بالاخره عملی ساختن طرح " خاورمیانه بزرگ" مصمم به تعویض رژیم جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با رژیمی وابسته به خود و یا دوست و متحدش می باشد.

رژیم جمهوری اسلامی جهت ادامه حاکمیت خود و با در نظر گرفتن تجربه عراق و کره شمالی مصمم است که به سلاح اتمی مجهز گردیده و از این رهگذر خود را از خطر تهاجم خارجی و مواجه شدن با سرنوشتی مشابه افغانستان و عراق، نجات دهد. در عین حال تاریخ ۲۷ سال حاکمیت این رژیم، مبین این امر است که جمهوری اسلامی جهت سرکوب مردم و مقابله با انقلاب اجتماعی، نیاز به بحران و بحران آفرینی دارد.

خواست دول امپریالیستی از ایران که از امر غنی سازی اورانیوم پرهیز نماید، مبتنی بر هیچ مقوله نامه بین المللی از جمله قرارداد منع گسترش سلاح های اتمی نبوده و علارغم جارو جنجال های تبلیغاتی دول امپریالیستی و صهیونیست ها و بوق و کرناى رسانه ها و مطبوعات وابسته به آنها، ارتباطی به صلح جهانی ندارد. دارندگان کنونی سلاح های هسته ای و بیش از همه دولت امپریالیستی آمریکا، بزرگ ترین خطر نه تنها در ارتباط با صلح جهانی، بلکه از جمله در آلودگی محیط زیست و ادامه بقاء جامعه بشری است. دارندگان سلاح های هسته ای نه تنها کوچک ترین گامی در جهت منع گسترش سلاح های هسته ای از زمان انعقاد این قرارداد برنداشته اند، بلکه سلاح های خود را مدرن تر و هلاکت بارتر نموده و هیچ گونه ابائی از بهره گیری از آنها در فرم های متنوع ننموده اند. مرکزی ترین امر برای آنها این است که خود انحصار این سلاح های مرگ بار را داشته و تنها دوستان و متحدین شان امکان دست یابی به آن داشته باشند. نه سلاح های اتمی صهیونیست های اسرائیلی آنان را آزار می دهد و نه سلاح اتمی پاکستان اسلامی و نه استقرار سلاح های اتمی ناتو در ترکیه " وجدان" آنان را معذب می سازد. منطق آنان منطق " کشتی های توپدار" است. این امر دیگر کاملاً آشکار گردیده است که به کار برد سلاح هسته ای در نقشه های تهاجمی امپریالیسم آمریکا به ایران جایگاه ویژه ای دارد. سیمور هرش (Seymour Hersh) خبرنگار معروف روزنامه نیویورکر (که اطلاعاتش در ماه ژانویه ۲۰۰۴ دایر به آماده بودن نقشه حمله به ایران، جار و جنجال وسیعی برانگیخت) در آخرین مقاله خود در آپریل امسال به استناد به گفته های مقامات رسمی آمریکا اعلام داشت که در نقشه تهاجم آمریکا به ایران امکان به کار برد سلاح های هسته ای موجود است. وی با استناد به گفته های این مقامات می نویسد: " ... باید از هرگونه امکانی که ایران بتواند به غنی سازی اورانیوم حتا در ابتدائی ترین مرحله آن دسترسی پیدا نماید، جلوگیری کرد ... " وی همچنین به نقل از روبرت جوزف (Robert Joseph) یکی از وزیران مشاور بوش ذکر می کند که: " ... ما نمی توانیم اجازه بدهیم که حتا یک سانتریفوژ در ایران بچرخد. ایران یک خطر مستقیم برای امنیت ملی آمریکا بوده و ما آن را تحمل نخواهیم کرد ... ". بر مبنای تحلیل سیمور هرش، سیاست فوق تبدیل به دکترین اصلی کابینه بوش گردیده و برای سرسختان درون دولت آمریکا که به دنبال مقابله نظامی هستند، مسئله اساسی، دیگر برنامه اتمی ایران نبوده، بلکه تعویض رژیم، سیاست مرکزی این دکترین را تشکیل می دهد. اگر به گفته جان نگر و پونته (John Negroponte) رئیس سازمان سیا که: " امکان دست یابی ایران به بمب اتمی را در فاصله ۱۰ تا ۱۰ سال آینده " می بیند توجه کنیم، در این صورت تحلیل سیمور هرش در این که سیاست مرکزی آمریکا

تغییر رژیم است، قوت بیشتری می یابد. هرش از یک منبع دیگر خود (مشاور دولت آمریکا با ارتباط نزدیک به پنتاگون) نقل می کند که: " ... اولاً بوش از این امر مطمئن است که ایران در هر شرایطی اقدام به ساختن بمب اتمی خواهد نمود، چنانچه برنامه اتمی ایران متوقف نشود. ثانیاً بوش معتقد است که او باید به عملی اقدام نماید که هیچ رئیس جمهور آمریکا تا کنون انجام نداده است و آن " نجات ایران " است ...".

روشن است که بر مبنای این دکترین، آمریکا جهت تغییر رژیم، گزینه ای جز اقدام نظامی ندارد، در عین حال با توجه به گفته های مقامات امریکائی، سناریوی تهاجم به ایران تفاوت اساسی با سناریوهای تهاجم به افغانستان و عراق خواهد داشت. لذا به نظر می آید آمریکا در حال آماده سازی تمام آکتورهای این سناریوی نظامی است. آمریکا باید اولاً متحدین امپریالیستی خود را جهت اجرای این سناریو متقاعد سازد. ثانیاً رقبای خود به ویژه روسیه و چین را به همکاری و یا سکوت وادار سازد. ثالثاً با توجه به گرفتار شدنش در باتلاق عراق و نفوذ قابل توجه جمهوری اسلامی در آنجا، راهکاری برای حل معضل عراق بیابد (توجه کنیم که تقریباً بخش اعظم نیروهای دولت دست نشانده عراق یا در ایران بوده اند و یا روابط فشرده ای با رژیم ایران دارند) و رابعاً رژیم آلترناتیوی که به طور نسبی با اقبال بیشتری در مقایسه با رژیم کنونی مورد پذیرش جامعه قرار گیرد، به وجود آورد. (این دولت می تواند ترکیبی از مجاهدین، سلطنت طلبان، حزب دمکرات کردستان، بخشی از اپوزیسیون قانونی و اپوزیسیون بورژوائی غیر قانونی را شامل بوده و در این میان مهم این است که این رژیم جانشین، طرفدار غرب باشد).

از جانب دیگر دست یابی دولت سرمایه داری و به غایت ارتجاعی جمهوری اسلامی به انرژی هسته ای و سلاح هسته ای ارتباطی به حفظ منافع ملی مردم ایران ندارد. کدام سیاست حاکمین جمهوری اسلامی در ۲۷ سال گذشته کوچک ترین نشانی از این امر دارد که آنان در فکر حفظ منافع مردم ایران هستند؟ برای آنان جنگ " نعمت الهی " است و لذا جهت دست یابی به این " نعمت الهی " می توان ۸ سال جنگ با عراق را ادامه داد، می توان جام زهر را نوشید، می توان قتل عام زندانیان سیاسی را سازمان داد، می توان قتل های زنجیره ای را عملی ساخت، می توان مطالبات کارگران خاتون آباد را با گلوله پاسخ گفت، می توان به قول سلیمی (یکی از رهبران سندیکای شرکت واحد) : " ... کاری را که با ما کردند، اسرائیلی ها با فلسطینی ها نموده بودند ... " را ترتیب داد ، می توان جنبش انقلابی خلق کرد را به خاک و خون کشید، می توان به تجمع زنان در ۸ مارس حمله ور شد و حتاً می توان با سفیر "شیطان بزرگ" در عراق زلمای خلیل زاد به مذاکره نشست و می توان همزمان در خیابان های تهران شعار مرگ بر آمریکا داد و می توان و می توان و می توان ...

دولت امنیتی- نظامی احمدی نژاد که از جانب جنبش های اجتماعی و مطالبات برابری طلبانه و آزادی خواهانه این جنبش ها در محاصره قرار گرفته و با تشدید تضاد درون حاکمیت نیز روبروست، از سوئی گسترش بحران بر سر برنامه اتمی ایران را در دستور کار خود قرار داده و از سوی دیگر با سوء استفاده از موضع ضد تهاجم امپریالیستی - که به طور وسیع در مردم وجود دارد- و منطق زورگویانه دول امپریالیستی، کوشش می کند خود را در قالب دولت مدافع منافع ملی مردم جا بزند. در این کوشش، تمام تجربه های عوام فریبانه ۲۷ سال حاکمین اسلامی به خدمت گرفته می شود. از تظاهرات سازمان یافته " امت حزب الله " تا برپائی جشن ورود به " کلپ کشورهای اتمی "، از اختصاص میلیاردها دلار درآمد نفتی به تقویت بنیه نظامی و سرمایه گذاری اتمی تا اختصاص بودجه های کلان به ارگان های تبلیغاتی، مذهبی و تحمیقی، از توجیه این که چرا " پول نفت بر سر سفره مردم " نیامد، تا تصویب حداقل دست مزد کارگران و زحمت کشان به ۵۰٪ زیر خط فقر و بالاخره بهره جوئی از تمام امکانات سرکوب، تحمیق و خلع سلاح ایدئولوژیک - سیاسی مردم جهت گزینش بربریت جمهوری اسلامی در برابر بربریت امپریالیستی و استفاده از تمام بلندگوها و رسانه های جمعی که گویا بین مردم و دولت سرکوبگر " اجماع نظر " موجود است.

در این شرایط حساس، کمونیست ها، جنبش کارگری و توده های محروم و ستم دیده مردم ایران می بایستی بسیار هوشیارانه به جنگ و منازعات بین دو اردوی ارتجاعی برخورد نمایند. از این رو توجه به امر کلیدی در اتخاذ موضع صحیح و ناشی از آن در پیش گرفتن سیاست درست و در خدمت

برپایی انقلاب اجتماعی، اهمیت ویژه ای دارد. مرکزی ترین مسئله این است که اعلام داریم این جنگ دارای جوهری ارتجاعی بوده و ارتباطی به کارگران و زحمت کشان و توده های مردم و مطالبات برابری طلبانه، آزادی خواهانه و استقلال جویی آنان ندارد. عدم توجه به این امر مرکزی می تواند به دو نوع تسلیم طلبی بیانجامد.

تسلیم طلبی راست که خواهان تهاجم امپریالیستی جهت تعویض رژیم بوده و نقش اسب تروای قوای تجاوزگر و اشغالگر را بازی می کند. این نوع تسلیم طلبی می تواند هم از جانب نیروهائی که سرنوشت خود را با منافع نیروهای امپریالیستی گره زده اند، تبلیغ گردیده و به مثابه مزدوران امپریالیستی عمل نماید و هم می تواند در قالب الفاظ چپ و از موضع "ضدیت" با بربریت اسلامی خود را عرضه دارد (منصور حکمت رهبر متوفی " حزب کمونیست کارگری" در دفاع از تهاجم امپریالیستی به افغانستان نوشت: " ... به مدنیت و مدرنیسم در مقابل بربریت اسلامی میدان داده و بنابراین تقبیح اشغال نظامی افغانستان نمی توانست محلی از اعراب داشته باشد. تنها از مغز چپ سنتی می توانست چنین موضع گیری تراوش کند ...").

نوع دیگر تسلیم طلبی از عدم توجه به جوهر ارتجاعی این منازعه و علازم داشتن موضع علیه جمهوری اسلامی و از موضع ضد تهاجم و اشغالگری امپریالیستی، هم سو با تبلیغات رژیم دایر بر حفظ منافع ملی بروز نماید.

در ارتباط با تسلیم طلبی راست، می بایستی عمیقاً به مبارزه پرداخته و آنان را به مثابه مزدوران امپریالیستی و کسانی که جاده صاف کن نیروهای متجاوزند افشا نمود. در ارتباط با تسلیم طلبان نوع دوم که اساساً ناشی از عدم معرفت به جوهر ارتجاعی این منازعه است، باید به کار آگاه گرانه و توضیحی پرداخت.

تجربه انقلاب ۵۷ نشان داد که سرنگونی یک رژیم وابسته به غرب، چنانچه تمام ملزومات انقلاب اجتماعی در نظر گرفته نشود، به حاکمیت رژیمی بس ارتجاعی تر و سببیتی وحشتناکتر تبدیل می گردد. همزمان تجربه عراق نشان داد که برکناری یک رژیم ضد مردمی و جایگزینی آن با یک رژیم وابسته به غرب، مصیبت بار تر بوده و سبب شعله ور شدن اختلافات ملی و مذهبی و از هم پاشیده شدن کلیه شیرازه های جامعه می شود. از این رو باید با تمام انرژی به پیکار با هر دو اردوی ارتجاعی و منازعات کنونی بین دول امپریالیستی و رژیم جمهوری اسلامی پرداخت. هر دوی اردوی ارتجاعی سعی دارند خود را به مثابه گزینش بهتر جا بیاندازند. گزینش کمونیست ها، کارگران و زحمت کشان، ملت های تحت ستم، زنان و جوانان و تمام توده های محروم و ستم دیده جامعه ما، نه انتخاب طرفین منازعه و جنگ و جدال کنونی، بلکه گزینش مقابله با تهاجم امپریالیستی و به زیر کشیدن جمهوری اسلامی و برپایی انقلاب اجتماعی است. آینده نشان خواهد داد که آیا از میدان این نبرد بغرنج و پیچیده، پیروزمند بیرون خواهیم آمد و یا چرخه معیوب وابستگی و استبداد بار دیگر تکرار خواهد شد. سرنوشت این نبرد بیش از همه منوط به آمادگی طبقه کارگر و سازمان رهبری کننده انقلابی و پیشرو آن دارد.

۲۰ اپریل ۲۰۰۶ - ر. بهزادی